

تحولات حرفه معلمی

دکتر شهین ایروانی

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

معلمی یکی از قدیمی‌ترین مشاغل جهان و در عین حال یکی از مقدس‌ترین آن‌هاست. در ایران باستان نیز معلم دارای جایگاهی ارزشمند بود! جایگاهی که بعداً در عصر اسلامی نیز تثبیت شد: آن کس که کلمه‌ای به من آموخت مرا عبد خویش ساخت (حضرت علی علیه السلام)

معلمان مکتب‌ها و اساتید مدارس علوم دینی، در طی قرن‌ها، به دلیل دانایی‌شان، همواره مورد احترام مردم بوده و مراجع مشورتی برای مشکلات و مسائل مختلف ایشان محسوب می‌شده‌اند. اما جریان آموزش و پرورش، در یکی دو قرن اخیر، دچار تحولات مهمی گردید. بخش مهمی از این تحولات عامدانه و با این هدف اتفاق افتاد که آموزش و پرورش بتواند هر چه بیشتر و بهتر به نیازهای کودکان و نوجوانان پاسخ دهد. به تبع این تحولات، معلمی نیز مراحل مختلفی را تا امروز طی کرده که موجب تغییراتی در کارایی و عملکرد معلمان در مدرسه‌ها شده است. در اینجا ابتدا این مراحل را ذکر می‌کنیم و سپس پیامدهای آن را برای مدرسه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مراحل تحول در حرفه معلمی

● اولین مرحله تحول ورود افراد غیرروحانی به حوزه تدریس و معلمی بود، به گونه‌ای که به تدریج، معلمی، که قبلاً یک پیشه روحانی با روح معنوی تلقی می‌شد، سمت و سوی حرفه‌ای و مهارتی گرفت. در اروپا نیز، که قرن‌ها روحانیون در مدارس وابسته به کلیسا معلمی می‌کردند، از زمانی که در قرن هجدهم روسو در کتاب خود «امیل یا تعلیم و تربیت» معلم روحانی را از فرایند تعلیم و تربیت حذف و یک جوان غیرروحانی را به عنوان «معلم امیل» جایگزین او کرد، تلاش برای به حاشیه بردن دین از حوزه سیاسی-اجتماعی و خارج کردن انحصار آموزش از

روحانیت کلیسا نیز آغاز شد.

اما مدرسه، اعم از اینکه معلم آن روحانی یا غیرروحانی بود، تا زمانی طولانی سازمانی تک‌معلمی بود؛ یک معلم و یک اتاق با تعدادی دانش‌آموز در سنین مختلف، درواقع کلاس‌های چندپایه اولین شکل مدرسه را در دنیای غرب تشکیل می‌دادند.

● مرحله دوم، دوره همگانی و اجباری شدن آموزش در اروپا و آمریکا در محدوده قرن نوزدهم است؛ همگانی شدن آموزش موجب افزایش جمعیت دانش‌آموزان شد. در نتیجه مدارس یک کلاس به مدارس چندکلاسه تبدیل شدند. سازمان مدرسه طوری گسترش یافت که در هر مدرسه همزمان چند

معلم به تدریس می‌پرداختند و امور اجرایی مدرسه توسط نیروهای دیگری با عنوان مدیر و کارمند اداره می‌شد. در این مرحله بود که دولت‌ها، به‌ویژه متأثر از پیامدهای انقلاب صنعتی، وارد عرصه آموزش شدند. معلمان که تعداد آن‌ها نیز بسیار افزایش یافت به تدریج به کارمندی شاغل تبدیل شدند که حقوق خود را از صندوق دولت دریافت می‌کردند.

● مرحله سوم، تخصصی شدن رشته‌های معلمی بود و این امر از زمانی آغاز شد که از اواخر قرن هجدهم یافته‌های علوم مختلف در برنامه درسی مدرسه‌ها وارد شد^۲ و تدریس آن‌ها نیازمند کسب تخصص در رشته علمی مربوطه بود. از این مرحله هر معلم بسته

به دانش تخصصی خود، مواد درسی معینی را در کلاس تدریس می‌کرد و هر کلاس به جای یک معلم، از چند معلم در طول هفته استفاده می‌کرد. چنین شرایطی، تا مدت‌های مدید، به سطوح متوسطه اختصاص داشت. اما بعدها هنگامی که دروسی نظیر تربیت‌بدنی، هنر و پژوهش و نظایر آن نیز تخصصی‌تر شد، به دوره ابتدایی نیز تعمیم یافت و کلاس‌های ابتدایی نیز در طول هفته با معلمان و مربیان بیشتری مواجه شدند. در ایران نیز تا پیش از تأسیس مدرسه به سبک جدید، کماکان روحانیون مسئولیت تعلیم و تربیت در مکتب‌ها را بر عهده داشتند. با گسترش مدرسه‌ها و کاهش مکتب‌ها، از یک طرف تعداد معلمان غیرروحانی به تدریج زیاد شد و از سوی دیگر، بسیاری از مکتب‌داران نیز به گروه معلمان مدارس پیوستند.^۱ آنگاه که رشدی به تأسیس مدرسه‌های جدید اقدام کرد، با استقبال گروه‌هایی از مردم مواجه شد که خواهان تحصیل فرزندانشان در مدرسه‌های جدید بودند؛ بنابراین، با افزایش تعداد دانش‌آموزان، مکتب رشدیه خیلی زود به مدرسه‌ای با چندین کلاس تبدیل شد.^۵ پس از آن، در تهران، وقتی دانش‌آموزان مدرسه رشدیه چهار سال دوره ابتدایی را به اتمام رساندند، برای ادامه تحصیل ایشان، اولین مدرسه متوسطه به نام مدرسه علمیه تأسیس شد. در این مدرسه، دروس علوم و زبان، علاوه بر مواد درسی دوره ابتدایی، تدریس می‌شد و به همین دلیل لاجرم معلمان با تخصص‌های مختلف در یک کلاس درس حاضر می‌شدند.

پیروزی انقلاب مشروطه موجب اجباری شدن آموزش عمومی و سیاست‌های دوره پهلوی اول موجب گسترش آموزش همگانی شد و نتیجه تمامی این سیاست‌ها و تحولات، افزایش تعداد معلمان بود. در سال ۱۲۹۷ شمسی اولین مرکز تربیت‌معلم نیز با نام دارالمعلمین تأسیس شد تا آموزش دانش‌جودر روان‌شناسی و تعلیم و تربیت برای افزایش مهارت‌های معلمی به پذیرفته‌شدگان معلمی آغاز شود. این‌ها قدم‌هایی برای شکل‌گیری حرفه معلمی

و تلاش‌هایی برای ورود معلمان کارآمدتر به مدارس بود.

تحولات معلمی و پیامدهای آن برای مدرسه و کلاس درس

مهم‌ترین عواملی که موجب تحول در شرایط معلمی شد، دو عامل، یکی «افزایش کمی جمعیت دانش‌آموزی» و دیگری «تخصصی شدن رشته‌های مختلف معلمی» بود که موجب محدود شدن موضوع تدریس معلم گردید. اهمیت این دو عامل، در نگاه کلان، موجب گسترش سواد در جامعه و افزایش توانایی‌های فارغ‌التحصیلان هنگام ورود به بازار کار یا ادامه تحصیل در دانشگاه بود که بخش مهمی از هدف‌های آموزشی مدرسه و نظام آموزشی را تشکیل می‌داد. اما علاوه بر این اهداف آگاهانه، این تحولات پیامدهایی پیش‌بینی نشده داشت که از جمله موجب کاستی‌هایی در هویت حرفه‌ای معلم و در نتیجه آسیب دیدن مدرسه گردید. مهم‌ترین این پیامدها، آسیب وارد شدن به انسجام مدرسه و فاصله گرفتن از دانش‌آموزان و تبدیل فردیت آن‌ها از «شخص» به «نفر» بود.

پیامدهای تحولات معلمی در روابط معلم - دانش‌آموز

در مهارت‌های حرفه‌ای معلم، سهم مهمی به کیفیت ارتباط معلم و دانش‌آموز اختصاص می‌یابد. اما دو عامل «جمعیت» و «تخصصی شدن معلمی» موجب دو پیامد آسیب‌زا برای

کیفیت این ارتباط شده است. افزایش جمعیت دانش‌آموزی، فرصت توجه و شناخت معلم نسبت به هر دانش‌آموز را کاهش داده و تخصصی شدن موجب شده است که یک معلم زمان بسیار محدودی از ساعات روز و هفته را به هر کلاس اختصاص دهد. ضمن اینکه هر معلم یک سال تحصیلی در یک کلاس تدریس می‌کند و احتمال تداوم این ارتباط آموزشی و پرورشی با دانش‌آموزان کلاس معین، در سال‌های بعدی زیاد نیست. این محدودیت‌ها در کنار یکدیگر، از فرصت معلم برای توجه به هر دانش‌آموز هرچه بیشتر می‌کاهد. برای مثال، می‌توان گفت اگر یک معلم ریاضی که تنها سه ساعت از برنامه درسی هفتگی یک کلاس را در اختیار داشته باشد، در طول یک ماه معمولاً دوازده ساعت، و در طول سال تحصیلی، اگر نه ماه کامل و بدون هیچ تعطیلی باشد، جمعاً یکصد و هشت ساعت در طول سال با بچه‌ها خواهد بود و اگر با خوش‌بینی میانگین دانش‌آموزان یک کلاس را سی نفر بگیریم، این معلم به‌طور میانگین مدت سه و نیم ساعت برای آموزش و پرورش هر دانش‌آموز در یک سال تحصیلی فرصت خواهد داشت! فراموش نکنیم که در برنامه هفتگی مدارس هیچ ساعتی به‌جز ساعات کلاس برای ارتباط و فعالیت مشترک معلم و دانش‌آموزان پیش‌بینی نشده است. این‌گونه است که مخاطب معلم از «فردیت دانش‌آموز»، به «جمعیت



دانش آموزان» تغییر می‌کند و «شخص دانش آموز» به «نفری از دانش آموزان» تبدیل می‌شود.

چنین موقعیتی در مدارس یک کلاسه، و یا در مدرسی با جمعیت دانش آموزی محدود اتفاق نمی‌افتد. در گذشته، چه در مکتب و چه مدارس چندپایه کوچک در سایر جوامع، یک معلم تمام زمان کلاس را در تمام روزهای هفته و سال و حتی سال‌های متمادی بر عهده داشت. اگرچه رویکرد این مدارس، معلم‌محور و سنتی و تنبیه بدنی و روش حفظ و تکرار مطالب ضعف بزرگ آن‌ها بود، اما بی‌شک شناخت معلم از ضعف و قوت‌های آموزشی دانش آموزان بسیار بیشتر و اقدامات تربیتی ایشان بر دانش آموزان مؤثرتر بود. اما در شرایط امروز، معلم و دانش آموز درواقع به یکدیگر نزدیک نمی‌شوند. این امر شاید ظاهراً برای معلم چندان خسارت‌بار نباشد؛ اما برای دانش آموز به‌نوعی از خودبیگانگی منجر می‌شود. دانش آموز دیده نمی‌شود و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. علاوه بر آن، نوع خاصی از علم‌گرایی و ارزش‌دهی به برخی مواد درسی بیش از سایر دروس، و نیز ارزش‌گذاری دانش آموزان براساس نمرات و معدل‌های آن‌ها، فرصت‌های آموزشی را به عنوان امکان دیگری برای ارتباط معلم با دانش آموزان، دچار چالش و آسیب می‌کند و دنیای معلم و دانش آموزان را از یکدیگر جدا می‌سازد. همین امر موجب بی‌توجهی و کاهش تأثیرپذیری دانش آموز از معلم و آموزش‌های وی

می‌شود. مرجعیت معلم در بهترین حالت به‌نفع خانواده و در شرایطی خطرناک‌تر به منابع دیگری نظیر دوستان و شبکه‌های مجازی منتقل می‌شود و تمامی این آسیب‌ها ناشی از کمیت‌گرایی و تخصص‌گرایی است که در فرایند آموزش و پرورش به‌وجود آمده است.

بی‌شک راه‌حل این معضل، نفی آموزش همگانی و یا حذف دانش تخصصی از مدرسه نیست بلکه در وهله اول ضرورت هشیاری نسبت به این موضوع است. آن‌گاه که صحبت از جدایی پرورش و آموزش می‌شود و نگرانی‌هایی نسبت به غیبت نقش پرورشی معلمان در مدارس ابراز می‌شود و آسیب‌های اجتماعی تهدیدکننده دانش آموزان اهداف مدرسه را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهد، لازم است به سهم این فرایند در بیمار شدن مدرسه توجه کنیم.

تحولات معلمی و تأثیر آن بر انسجام وجودی مدرسه

معلم اولین و مهم‌ترین عضو مدرسه است. فلسفه وجودی مدرسه ایجاد فرصت یادگیری برای دانش آموز است و معلم است که چنین فرصتی را برای وی فراهم می‌کند. در گذشته، تحقق این هدف در مدرسه کوچک کاملاً بر عهده معلم آن بود و بنابراین در مجموعه هدف تا برنامه و روش معلم و مدرسه ثبات وجود داشت. مدرسه امروز نیز که سازمانی گسترده‌تر یافته، برای نیل به هدف‌های آموزشی و پرورشی‌اش به همان انسجام و یکپارچگی نیاز دارد. مدرسه با وجود تعدد اجزا و عناصرش، به انسجام و یکپارچگی وجودی نیازمند است؛ زیرا با وجود تعدد اجزا و عناصر مخاطب واحد دارد. اگر دانش آموز در معرض چندگانگی در هدف‌ها، اصول و روش‌ها قرار گیرد، موجب می‌شود دچار چندگانگی وجودی شود. به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های مثبت برخی مدارس غیردولتی همین است که اعضای مدرسه از نظر دیدگاه‌های تعلیمی و تربیتی واجد سنجیت

بیشتری هستند.

واقعیت آن است که در مدارس دولتی - که معمولاً معلمان و حتی اعضای اداری مدرسه را اداره آموزش و پرورش، و عمدتاً بدون هماهنگی با مدیر مدرسه، انجام می‌دهد - تلاش برای نیل به چنین انسجامی همواره با موانعی مواجه بوده است. اما علاوه بر آن، تعدد معلمان یک مدرسه، به‌دلیل تعدد مواد درسی تخصصی، تهدیدی دیگر برای شکل‌گیری آن انسجام است؛ همچنین توزیع ساعات تدریس برخی از معلمان در بیش از یک مدرسه، که مانع ایجاد احساس تعلق عمیق به مدرسه‌های محل تدریس خواهد شد، عامل تهدید دیگری برای شکل‌گیری چنین انسجام وجودی در مدرسه است. بخش مهمی از ناکامی‌های مدرسه در مواجهه با مسائل آموزشی و مهم‌تر از آن آسیب‌های رفتاری و تربیتی دانش آموزان با فقدان چنین انسجام و همدلی در میان نیروهای مدرسه به‌ویژه معلمان در پیوند است^۷ و مدرسه را در مواجهه مدیرانه و مقتدرانه با مسائل دانش آموزان ناتوان و بیمار می‌سازد. شاید بتوان گفت که در میان عوامل بیماری‌زای مدرسه، آنچه بر شرایط معلمی تأثیرگذار است، دارای بیشترین سهم و آسیب می‌باشد.

* پی‌نوشت

۱. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۵). آموزش و پرورش در ایران. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ص ۲۱
۲. صدیق اعلم، عیسی (۱۳۴۰)، تاریخ فرهنگ در اروپا، تهران: شرکت سهامی انتشار
۳. دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی تربیتی یا تاریخ فرهنگ و تربیت در اروپا. ترجمه محمد مشایخی، تهران: شرکت سهامی انتشار، صص ۴۰۱-۴۱۰
۴. ایروانی، شهین (۱۳۹۲)، مقدمه‌ای بر ماهیت نظام آموزشی ایران، پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت، (۱)۴، ص ۹۳
۵. رشیدی، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، سوانح عمر. تهران: نشر تاریخ ایران
۶. معتمدی، اسفندیار (۱۳۸۴)، نخستین مدرسه‌ها: مدرسه علمیه، نخستین دبیرستان ایران. قابل دسترسی در سایت جزیره دانش
۷. بی‌شک مخاطرات دیگری نظیر آسیب ناشی از به حاشیه بردن جایگاه معلم در تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و نیز دغدغه‌های ناشی از فشار اقتصادی در زندگی ایشان، شکل‌گیری تعلق حرفه‌ای و سازمانی و پیوستن معلمان را به یک فرایند منسجم تعلیم و تربیت در مدرسه مورد تهدید قرار می‌دهد که موضوع بررسی این نوشتار نیست.

